



رسول پویان

## فصل نو در میهن

زندگی مرگست بی عشق و امید  
کی توان در یأس بار تن کشید  
عشق نیروی تن و جان و دلست  
بی امید و عشق بودن مشکلاست  
بازکن ارسی، ز باغ آرزو  
دور بیفکن خردل بی رنگ و بو  
شعر پرشور و غزل آغاز کن  
فصل نو آخر به میهن باز کن  
بر جوانان آیه های یأس مخوان  
شعر دلنتگی برای کس مخوان  
از انار آموز آیین ادب  
با دل خون خنده می آرد بلب  
یادگیر از شاعران بلخ پند  
«زهر باید خورد و انگارید قند»  
خضم ما فرزندان آدم می کشد  
آرزو و عشق باهم می کشد  
می رباید از دماغت شور عشق  
می کشد در دل هوای طور عشق  
سر زنیروی خرد خالی کند  
جان و تن ماشین حمالی کند

گر ستمگر وحشت و بیم آورد  
آتش و پولاد و دژخیم آورد  
تخم یأس و کینه باشد در وطن  
خار کارد در دل باغ و چمن  
نقشه های شوم شیطانی کشد  
گه عیان و گاه پنهانی کشد  
دل ندارد شکوه از کردار خصم  
چون نباشد مهرما در کار خصم  
ما به خوبان میل یاری می کنیم  
همدلی و غمگساری می کنیم  
گر نباشد در دلت عشق نگار  
در نیابی جذبه شهر و دیار  
دل به یاران ریایی خوش کنی  
طبع را افسرده و ناخوش کنی  
جای عشق و آروز یأس آوری  
آنچه بر ما رفت، واپس آوری  
خامه در دست سخنورخنجر است  
قدرتش افزونتر از زوروزراست  
حرمت و قدر قلم را نشکنید  
با سخن قلب امم را نشکنید  
قلب بی مهروطن سنگ و گل است  
زندگی بی عشق دور باطل است  
عشق و امید و خرد جاوید باد  
در سپهردل مه و خورشید باد